

## ارزیابی غزل‌های سید فتح علی ویسی

به قلم دکتر صغیر احمد  
استاد یار بخش عربی و فارسی  
دانشگاه کلکته  
Email: [sagir\\_cu69@yahoo.in](mailto:sagir_cu69@yahoo.in)

در سال 1825 میلادی در چانگام بنگلادش پسری در خانواده ای محترم به دنیا آمد که بنا به روایتی، پدر و مادرش چهل روز قبل از تولدش حضرت علی (رض) و حضرت فاطمه (رض) را در خواب دیدند و از آنها دستور گرفتند که پسری که بنا است در خانه آنها چشم به جهان بگشاید، اسمش فتح علی بگذارند. پدر و مادرش همین طور کردند. آن فتح علی که بیشتر از 61 سال نزیست و در سال 1886 میلادی در همین شهر کلکته برای همیشه دنیای فانی را وداع گفت، امروز در دنیا به خصوص در دنیای فارسی به نام سید فتح علی ویسی معروف است.

سید فتح علی، متخلص به «ویسی» از عارفان و سخنوران برجسته ایالت بنگال است که در نعت گوئی، خودش را در برابر نعت گوین نامی عرب و عجم می بیند و خود را نه تنها به خاقانی دوران و بنگاله را به شروان تعبیر کرد بلکه از عالم معنی ندایی شنید که محمد ﷺ، سرور عالم است و او حسّان (رض) او است. چنانکه می گوید:

به یمن نعت و مدح تو بود بر هر کمی ظاهر	منم خاقانی دوران و بنگاله است شروانش
رسید از عالم معنی به گوش دل ندای خوش	که احمد سرور عالم، تویی ویسی حسّان 2

ناگفته نماند که حسّان ابن ثابت (رض) (متوفی: 674م) صحابی رسول بوده است که در مدح و توصیف و شأن رسول ﷺ نعت‌هایی به زبان عربی گفته است و خاقانی (1120-1190م) که از سرزمین شروان بود به دلیل نعت گوئی به زبان فارسی به لقب «حسّان العجم» شناخته می شود و همچنین غلام علی آزاد بلگرامی (1786-1704م)، به سبب قصایدی که او به زبان عربی در ستایش رسول اکرم ﷺ سروده است، به لقب «حسّان الهند» یاد می شود.

به هر حال، هرگاه که ویسی زبانش را گشود به ستایش و تمجید پیامبر اکرم ﷺ گشود. او تمایل بیشتری به عرفان و تصوّف داشت. از عوامل مهمی آوازه اش یکی دیوان او است که مشتمل بر حدود 133 غزل و چند قصیده است. در دیوانش که در دستم است، شاید غزلی بیابیم که از توصیف و تمجید پیامبر اسلام ﷺ سرشار نباشد. غزلهای او مملو از مدح و ثنای رسول اکرم ﷺ است. بنای این غزلها که یکسر در مدح رسول ﷺ است، بر سادگی نهاده شده است. این غزلها به اوزانی سروده شده است که خیلی خوشامنگ است و برای غزل فارسی موزون و مناسب است و یا به عبارت دیگر بگوییم که غزلهای ویسی در عشق رسول اکرم ﷺ است که رنگ عرفانی نیز دارد و به اوزانی خوشامنگ و خوشایند سروده شده است و در آن، مطالب به زبان ساده و مفهوم مطرح شده است و بدین ترتیب در غزلهای ویسی ویژگیهای کلام چهار شاعر معروف عربی و فارسی: حسّان ابن ثابت (رض)، شیخ سعدی، اوحدی و امیر خسرو را باهم می توان مشاهده کرد و این به دلیل فیض نعت گوپی است چنانکه شاعر خود به این باب چنین اشاره می کند:

ای ویسی کج مج بیان از فیض نعتت آمده	هم اوحدی، خسرو نوا، حسّان بیان، سعدی سخن 3
-------------------------------------	--

ویسی به ظنّ غالب در غزلهای خود از حافظ نام نبرده است ولی حقیقت این است که غزلهای او تحت تأثیر حافظ قرار گرفته است و در چندین غزل از اوزان و قوافی او استقبال کرده است اما این غزلها از لحاظ مضامین از غزلهای حافظ متفاوت اند و اینجا شایسته است مطلعهای چند غزل از مردو شاعر مقابل یکدیگر قرار بگیرد:

#### حافظ

دل می رود زدستم صاحب دلان خدا را	دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا 4
----------------------------------	-------------------------------------

ویسی در جواب این غزل معروف حافظ غزلی سروده است که به

مطلع زیر آغاز می شود: ویسی

جانم رسید بر لب دریا ب زود ما را	دردا که سوخت هجرت فریاد رس خدا را 5
----------------------------------	-------------------------------------

در همین غزل، ویسی در یک شعر خود از حافظ چنین تضمین کرده است:

### حافظ

آن تلخ وش که صوفی امّ الخبائثش خواند	أشهى لنا وأحلى من قبلة الغدازای 6
--------------------------------------	-----------------------------------

### ویسی

خون جگرمانا خوردن به درد عشقت	أشهى لنا وأحلى من قبلة الغدازای 7
-------------------------------	-----------------------------------

در این غزل این شعر ویسی نیز قابل ملاحظه است:

ز ایجاد مردوگیتی مقصود بود او را	ببند جمال ذاتش بر رویت آشکارا 8
----------------------------------	---------------------------------

در شعر مذکور، کار برد واژه «دوگیتی» توجه خواننده را بر می انگیزد

به نحوی که بلافاصله به یاد این شعر حافظ می افتد:

آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است	با دوستان تلطف با دشمنان مدارا 9
-----------------------------------	----------------------------------

اما مردو شعر از لحاظ مضامین باهم مطابقت ندارند با این همه نکته ای که قابل ملاحظه است این است که حافظ آرام و آسایش مردو جهان را در مهربانی و همکاری و همزیستی با دوستان و دشمنان می ببندد در حالیکه ویسی در شعر خود نسبت به خلقت مردو جهان، منظور و منشأی ذات باری تعالی را روشن می کند و می گوید که مقصود خدای بزرگ و برتر از آفرینش دوگیتی جز این نیست که او جمال ذاتش را بر روی رسول محبوب ﷺ خود ببیند و این در واقع یکی از اندیشه های عرفانی است که در شعر ویسی متجلی شده است.

اولین غزل دیوان حافظ به ای مطلع آغاز می شود:

ألا يا أيها الساقى أدر كاساً وتناولها	که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکها 10
---------------------------------------	---

ویسی در جواب می گوید:

بنال ای قلب شیدایم به عشقی آن شه دلها	که عشقی غیر جز عشقش بود از جنس باطلها 11
---------------------------------------	--

و همچنین حافظ غزل معروفی دارد که مطلعش به قرار زیر است:

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را	به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را 12
---------------------------------------	---

ویسی در جواب غزل مذکور حافظ چنین می گوید:

اگر آن شاه خوبانم نهد بر چشم من پا را	به خاک پای او بخشم معاً دنیا و عقبی را 13
---------------------------------------	---

و همچنین حافظ می گوید:

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما	چیست باران طریقت بعد از این تدبیر ما 14
-----------------------------------	---

ویسی از غزل مذکور حافظ چنین استقبال می کند:



دوش جانم سوخت از فریاد بی تأثیر ما	آه تأثیری نداد این ناله شیگیر ما 15
------------------------------------	-------------------------------------

ویسی بر خلاف حافظ در غزل‌های خود سخن را در لفافه استعارات و کنایات نگنجانده است بلکه مطلب را با کمال سادگی و پاکیزگی بیان کرده است. او عشق خود را به کسی توصیف می‌کند که مقام والایی دارد. معشوق غزل او مجازی و خیالی نیست بلکه محبوبی است که نه تنها محبوب خلاق کاینات است بلکه محبوب خالق کاینات نیز است. هرکه نقش او را دید عاشق او شد حتی نقاش ازل نیز هنگامی که صورت او را نقش کرد عاشق او شد:

زد چنان نقش تو نقاش ازل	عاشق روی تو شد مولای تو 16
-------------------------	----------------------------

نقاش ازل هنگامی که تصویر او را کشید، به او نگاه کرد و صورت و نقش او را بی نظیرو بی همانند یافت. آنگاه قلم خود را شکست. ویسی این مطلب را چنین به سلک شعر کشیده است. ملاحظه فرمایید:

چو خط روی ترا دید منشی گردون	قلم شکست که این خط لا جو ابستی
قضا چون نقش ترا بست از ره غیرت	قلم شکست که این نقش لا جو ابستی 17

در واقع کمی نمی‌تواند به زیبایی و حسن او برسد به خاطر این که خالق کاینات هر نوع زیبایی را بر او تمام کرده است. در میان خوبرویان دو جهان کسی نمی‌تواند به صف او قرار بگیرد به دلیل این که خدای بزرگ و برتر تاج زیبایی را بر سر او گذاشته است:

کس به زیبایی حسن رخ تو کی برسد	ختم کرده است خدا بر تو همه زیبایی 18
❖	❖
به خیل خوبرویان دو عالم	ترا بخشنده ایزد تاجداری 19

ویسی، بدون تردید، در ستایش و ثنای پیامبر اسلام ﷺ زور خود را صرف کرده است. سراسر غزل‌هایش از توصیف و تمجید محبوب رب کریم ﷺ سرشار است. او اول در بحر عشق رسول اکرم ﷺ غوطه می‌زند سپس در مدح او زبانش را می‌گشاید. چند شعر ملاحظه فرمایید:

محمد سید خوبان چو بردارد نقاب از رخ	ملک بهر نثار او قطار اندر قطار آید
گل رویش چو می بینم دلم در ناله می آید	بسان بلبل شیدا چو گل بر شاخسار آید

مقابل چون کنم مه را به رخسار جمیل او	به چشم من مه تابان به رویش داغدار آید 20
--------------------------------------	--

شاعر تنها نیست که عاشق او است بلکه سراسر جهان شیدای زیبایی اوست. جن و ملک و حور و بشر همگی دلباخته او هستند و بهر وصالش فریاد می زنند و بر تن خود جامه را می درند:

جن و ملک و حور و بشر بهروصالت	دل باخته و نعره زن و جامه دران است
تنها نه منم در غم عشق تو پریشان	شیدای جمال رخ تو جمله جهان است
آن صورت زیبای تو بستان دل آرا	و آن قامت رعناى تو شمشاد روان است
از حلقه لعل تو روان چشمه حیوان	وز دایره جعد تو خورشید عیان است 21

ویسی کیفیات درد فراق و سوز و گداز د را به پیرایه دلکش بیان نموده است و در هجر محبوب، احوالش را چنین به طرز جاذب و دلپذیر و دلنشین به سلک اشعار کشیده است:

از بهریک نگاهت ای چشم حسن و خوبی	از سینه آه خیزد وز دیده خون روان است
از حال من چه پرسی در مچرتو که چونست	دل گشته قطره خون تن گشته استخوان است
در مچرتو چه گویم چونست حال زارم	شد قلب همچون پیکان تن گشته چون کمان است 22

جذب افکار و مضامین و اسلوب، کلام سخنوران را دوام می بخشد. از این مزیت، کلام هریک از شاعران برجسته و نامور فارسی سرشار است و بدون تردید غزل ویسی نیز از این ویژگی برخوردار است و اینجا شایسته است ذکرى مربوط به این خصوصیت غزل ویسی به عمل آید.

از واقعه معراج همه باخبر اند و این امر که پیامبر اسلام ﷺ در شب معراج از زمین تا آسمان و یا به عبارت بهتر از فرش تا عرش رفت و در این سفر، سوار مرکبی بود به نام براق، که نیاز توضیح ندارد. این واقعه بی سابقه و حیرت انگیز توجه عده ای از شاعران فارسی را جلب کرد و عده ای از سخنوران به ذکر بخشی از رویداد شب معراج، کلام خود را آراسته اند اما طرز و روش ویسی در این باب از همه جدا است. شاعران دیگر در کلام خود معمولاً از سرعت براق و سوار شدن حضرت رسول ﷺ بر پشت چنین مرکبی که بنا به روایاتی جبریل (ع) آن را از بهشت آورده بود، 23 سخن گفته اند و پس از آن



عظمت و بزرگی آنحضرت را به قلم آورده اند ولی چنانکه بر ما معلوم است که هیچیک از اسپهای تند رو و بادپای روی زمین که بر روی زمین راه می رود یا بر آن می دود و یا بر آن چهارنعل می رود و با کمال سرعت و تندی و تیزی درازای سفر را در ظرف مدت کوتاهی می پیماید، هرگز نمی تواند مثل براق، درازای راه را بپیماید. این براق که مرکبی بود همانند اسپ با شکل و صورتی جداگانه که بر خلاف اسپهای مختلف النوع دنیا نه فقط در بادپایی و تند روی بی نظیر بود بلکه دارای استعداد پرواز نیز بود به نحوی که مسافت بی اندازه و نامتناهی و بی پایان را در یک چشم برهم زدن پیموده هفت آسمان را زیر پای خود آورده بود. این همان نکته باریک است که به ظن غالب هیچیک از شاعران فارسی آن را در نظر گرفته آسمان را به زمین تعبیر نکرده است و همچنین در سنن ادبی چهره معشوق معمولاً به آفتاب و خورشید و مهر و ماه تشبیه می شود اما به گمان غالب هیچیک از شاعران فارسی زمین را، به این لحاظ که معشوق بر روی زمین مثل مهر است، آسمان نگفته است. ویسی این نکته باریک و دلنشین و جذاب و جالب را در یک شعر خود چنین مطرح کرده است. ملاحظه کنید:

فلک همچون زمین آمد به زیر سم رخس او	زمین همچو فلک آمد زمهر روی رخشان <sup>24</sup>
-------------------------------------	--

در شعر بالا نکته مهمی که توجه بر انگیز است و باید به طرف آن اشاره کرد، این است که شاعر شعر خود را از صنایع بدیع لفظی مثلاً صنعت تکرار: فلک/ فلک، زمین/ زمین، همچو/ همچو، آمد/ آمد و صنعت تضاد: فلک/ زمین و تناسب: سم/ رخس، مهر/ رخشان/ رو (رو به این لحاظ تناسب است که آن را به مهر تشبیه می کنند) و همچنین صنعت جناس زاید یا جناس ناقص افزایشی: رخس و رخشان/ رخشان، که موسیقی درونی شعر را چند برابر می کند، آرایش داده است و بی تردید بسیاری از ابیات غزلهای ویسی از این گونه ویژگیها سرشار است و شعر مذکور به عنوان مثال برای ملاحظه خوانندگان اینجا به میان آمد.

شاعر از راه کلام خود، سخنهای خود را که در دلش می باشد به خواننده و یا به شنونده می گوید. مخاطب یک شاعر عاشق تنها محدود به

معشوقی او نیست بلکه همگی که کلامش را می خوانند و یا می شنوند مخاطب او هستند و بدین ترتیب شاعر بتوسط کلام خود پیام خود را به مخاطب خود می رساند. ویسی نیز در غزلهای خود پیامی دارد که می خواهد آن را به مخاطب خود برساند و پیام او چیست؟ در این اشعار زیر ملاحظه فرمایید:

کار عاشق چیست در دل عشق دلبر داشتن	دل به دلبر داشتن و زغیر، دل برداشتن
یک دلی داری و دلبر هم یکی می بایدت	زشت باشد چون زن فحبه دو دلبر داشتن
با وجود آن که حسن مصطفی شد جلوه گر	کار بوجهل است در دل مهر دیگر داشتن
تا نباشی خاک راه مصطفی از جان و دل	کی بیخشد سود بر لب نام حیدر داشتن
مر مرا باورنی آید ز روی اعتقاد	ترک سنت کردن و حُب پیمبر داشتن 25

بنا به عقیده شاعر این ممکن نیست که کسی با رسول ﷺ عشق بورزد و ترک سنت بکند. کسی که ادعای عشق رسول ﷺ می کند و تارک سنتش است، نتوان به ادعایش باور کرد حتی شیخ هم اگر از سنت رسول خدا ﷺ انحراف بکند سزاوار نیست که او را شیخ بگویند. چنین کسی بدتر از اهریمن است و کسی که از سنت رسول ﷺ منحرف است و آرزو دارد که آنحضرت ﷺ به روز محشر شفیع او خواهد بود که چنین نیست. این آرزوی بیهوده اش هیچوقت برآورده نخواهد شد. این مطالب را در اشعار زیر ویسی ملاحظه کنید:

ز راه سنتش ار منحرف بود شیخی	مخو انش شیخ که بدتر ز اهرمن باشد 26
❖	❖
آن که شد از سنت تو منحرف	چشم شفاعت بودش طمع خام 27

مختصر این که در نکات بالا ارزش و اهمیت غزلهای ویسی به اندازه ای روشن گردیده است ولی برای روشنتر ساختن جنبه های مهمی دیگر غزلهای این شاعر عارف لازم است مقاله مفصلی به نگارش آید تا حق این شاعر بزرگ که در واقع مایه افتخار شبه قاره هند به خصوص بنگاله است، ادا شود.

فهرست مراجع

1. دیوان ویسی، نشر شده از دربار اولیا شورشار دایره شریف، ناریا شریعت پور، بنگالا دش، 2015م، ص 15

2. همان، ص 201
3. همان، ص 241
4. دیوان حافظ، با ترجمه اردو از قاضی سجاد حسین، سب رنگ کتاب گهر، دهلی،  
ص 33 دیوان ویسی، ص 33
5. دیوان ویسی، ص 51
6. دیوان حافظ، ص 33
7. دیوان ویسی، ص 52
8. همان
9. دیوان حافظ، ص 33
10. همان، ص 29
11. دیوان ویسی، ص 58
12. دیوان حافظ، ص 30
13. دیوان ویسی، ص 61
14. دیوان حافظ، ص 34
15. دیوان ویسی، ص 65
16. همان، ص 247
17. همان، ص 267
18. همان، ص 277
19. همان، ص 278
20. همان، ص 134
21. همان، ص 102
22. همان، ص 108
23. رجوع شود به فرهنگ تلمیحات، دکتر سیروس شمیسا، انتشارات فردوسی و  
انتشارات مجید، تهران، 1375، ص 527
24. همان، ص 201
25. همان، ص 226
26. همان، ص 123
27. همان، ص 214